



حمید ناصری مقدم / فیلمساز
اودرباره محمدرضا اصلانی مستندساز نوشته است



اصلانی نغری صد تومان گذاشتند و کتاب اولش را منتشر کردند. طرح جلد «شب‌های نیمکتی، روزهای باد» را مهدی سبحانی طراحی کرد که در آن نام کتاب را تبدیل به فرمی گرافیکی کرد. اصلانی به مرور از شعر نو به سوی سینمای نو کشیده شد. فیلم‌هایی که او ساخته هنوز هم تازه هستند. اصلانی یک فیلمساز متفاوت است. اولین اثرش «جام حسنلو» است که در سال ۱۳۴۶ فریدون رهنما آن را تهیه کرد، بجز در ابتدای فیلم، در ادامه هیچ اطلاعات مستقیمی از شیء مورد نظر داده نمی‌شود. اصلانی هیچ نگاه باستان‌شناسانه به جام حسنلو ندارد که بخواهد مشخصات فیزیکی یا ظاهری آن را در گفتار بیاورد یا از زمان تولد جام بگوید چرا که او اعتقاد دارد این امر موجب می‌شود تا شیء در همان زمان گذشته مُرده بماند. اصلانی روایت خودش را از جهان پیرامونش دارد و بنابراین او جام را نیز دارای روایت می‌بیند و این روایت را به شکل موازی با داستان منصور حلاج و یک موسیقی ابرایی به پیش می‌برد. جهان‌هایی که شاید در ذهن مخاطب عام جدا از هم به نظر بیایند اما در نگاه اصلانی همنشین هم شده‌اند. او در این فیلم مفهومی را آغاز می‌کند که در اغلب آثار آتی اش تکرار می‌شود و آن مربوط به نگاه است: ما جهان را می‌بینیم و جهان ما را. از همین رو است که در فیلم‌های اصلانی بارها نماهای درشت از چشم انسان می‌بینیم که نشانه‌ای از این جهان‌بینی است. نهایتاً اینکه او جام را ما به ازای انسان می‌گیرد.

او در سال ۱۳۵۰ مستندهای «جامع فهرج» و «تاری‌خانه» را می‌سازد فیلم‌هایی از دو مسجد باقیمانده از قرن اول اسلامی در ایران. نگاه او باز هم صرفاً یک نگاه باستان‌شناسانه و تاریخی و میراثی نیست بلکه او تلاش می‌کند تا بین معماری ایران-اسلامی و ادبیات عرفانی پیوندی ایجاد کند. از نگاه او این دو مسجد فقط دو بنا نیستند بلکه به گفته خودش دو حضور قدسی هستند. اصلانی «مش اسماعیل» را در سال ۱۳۵۳ «ابوریحان بیرونی» را در ۱۳۵۴ و «کودک و استعمار» را در سال ۱۳۵۹ می‌سازد. «کودک و استعمار» همان طور که از نامش پیداست درباره کودکائی است که از آنها در مشاغل مختلف استفاده می‌شود. یکی از بهترین مستندهای اجتماعی که نزدیک به ۷ سال وقت صرف تحقیق میدانی آن شد و به قول خود فیلمساز یک مقاله سینمایی است.

«چیخ» محصول ۱۳۷۵ است. موسیقی آن از آرش شهریاری، فیلمبردار آن مرتضی پورصمدی، تدوینگر آن کامران شیردل و راوی گفتار متنش منوچهر انور. مجموعه‌ای از بهترین‌های سینمای مستند ایران. «چیخ» سه روایت را دنبال می‌کند. در روایت ظاهری بافتن و ساختن چیخ است. حصیری منقوش که چادر نشینان کرد ایران آن را برای سیاه‌چادرهای خود با پشم و نخ و نی می‌بافند.

روایت دیگر فیلم مربوط به داستان خلقت است از نگاه اسطوره‌های کرد که به قولی یکی از کامل‌ترین اسطوره‌ها را میان اقوام دارند و روایت سوم ترجیع‌بند هاتف اصفهانی است. فیلمساز بافته شدن چیخ را با آفرینش انسان، همگام به پیش می‌برد. او سوژه را فقط نشان نمی‌دهد بلکه آن را مجدداً خلق می‌کند، با آن گفت‌وگو می‌کند و از مخاطب دعوت می‌کند تا نگاهی دوباره به جهان پیرامونش داشته باشد. در نمونه‌های یاد شده می‌بینیم که نقاشی و شعر و ادبیات چگونه و با چه تعمقی وارد سینمای اش شده‌اند و این همان است که فیلم‌هایش را ادیبانه و شاعرانه و چشم‌نواز کرده است.

اصلانی گاهی فقط نویسنده است و بجز اشعار و فیلم‌نامه و گفتار متن فیلم‌های خودش می‌توان به فیلم‌نامه‌هایی اشاره کرد که برای دیگران نوشته است: «سوزن‌بان» و «سوی شهر خاموش» منوچهر طیب، «صبح روز چهارم» کامران شیردل، «تنگنا» و «مرثیه» امیر نادری، «باغ سنگی» پرویز کیمیای.

او همچنین بجز چند سریال تلویزیونی مثل «سمک عیار» و «منطق الطیر» دو فیلم سینمایی نیز در کارنامه دارد. دومی «آتش سبز» است محصول ۱۳۸۶ با بازی عزت‌الله انتظامی، میناوحید، مهدی احمدی، مهتاب کرامتی، فرخ نعمتی، آهو خردمند و پگاه آهنگرانی و با آهنگسازی محمدرضا درویشی. اما فیلم اول او محصول ۱۳۵۵ فیلمی است که این روزها نام اصلانی را مجدداً بر سر زبان‌ها رانده است. فیلمی که سال گذشته توسط سینماتک بولونیا و با حمایت بنیاد فیلم مارتین اسکورسیزی و نیز با کمک مالی بنیاد جرج لوکاس ترمیم شد تا فیلم پس از سال‌ها بتواند حیاتی دوباره پیدا کند. شاید این کمترین ستایش از هنرمندی باشد که حرف‌اش گفت‌وگو است و دیدن و دیده شدن. ■



برای سخن گفتن در جلسه‌ای که میزبان آن منوچهر انور است. انور که هم ادیب است و هم گوینده مستند (حتماً صدای او را در «باد صبا» به‌خاطر دارید) و هم همکار اصلانی که با صدای دلنشینش در مستندهای «جام حسنلو» و «چیخ» او را همراهی کرد. سومین دیدار من مربوط به همین دوران کروناایی است؛ نه خیلی سال پیش. قرار بود نسخه‌ای از فیلم «چیخ» را از استاد بگیرم و برای یکی از دوستان کردم ارسال کنم. احتمالاً می‌توانید تصور کنید که چه خانه و چه انرژی میزبان من بود؛ پر از هنر، پر از نقاشی. می‌دانستم که اصلانی فارغ‌التحصیل نقاشی از دانشگاه هنرهای تزئینی (دانشگاه هنر فعلی) است. ریشه‌های دانش و عشق و مهارت او در نقاشی و ادبیات را می‌توان به وضوح در فیلم‌های او دید. آن روز ماسکم را از روی صورتم برداشتم، روی زمین نشستم و گپ زدیم ولی قلباً دوست داشتم کرونا نباشد تا مجبور نباشم در آن دیدار عجله کنم. همنشینی با چنین استادانی در حد چند دقیقه هم غنیمت است.

اصلانی متولد ماه آخر پاییز ۱۳۲۲ است در رشت. جزو اولین‌های شعر حجم بوده و همراه مهدی سبحانی (مترجم «در جست‌وجوی زمان از دست رفته»)، حسین رسائل، منوچهر صفرزاده، فرشید ملکی و قدسی قاضی‌نور در یک گروه هنری بودند که به قول خود

← میدان هفت‌تیر بودم، سال‌ها پیش. توی شلوغی و هیاهوی یکی از میادین پرتردد تهران، محمدرضا اصلانی را دیدم که از مقابلم می‌آید. آن موقع برای من، او فقط یک مستندساز بود. یک فیلمساز به قولی هنری و خاص و طبیعی بود که کسی او را نشناسد. از کنارش عبور کنند و او را نبینند یا دست‌کم نشناسند. من ولی می‌شناختمش و دوست داشتم به‌جای همه آنها که در آن شلوغی بودند به او سلام کنم. به او بگویم ممنون که اینقدر با فکر و با فرهنگ و با هنری. بگویم دست‌مریزاد که اینقدر دقیق و عمیق هستی. اینقدر ساده از کنار هر چیزی عبور نمی‌کنی. او را می‌دیدم ولی تصاویر «جام حسنلو» در ذهنم رژه می‌رفتند و چه از این بهتر برای یک فیلمساز که فیلمش در ذهن‌ها ماندگار شود. آن لحظه حس کردم که اصلانی حتی بیشتر از فیلم‌هایش مهجور مانده، به هم رسیدیم، سلام کردم، نگاهم کرد و جوابی گرم به من داد. جز آن هم توقع نداشتم.

نوبت دیگر او را در جلسه رونمایی از کتاب «زبان زنده» منوچهر انور دیدم، پیش از فاجعه کرونا. محفل صبح‌های پنجشنبه مجله بخارا. اصلانی اولین بار به خاطر شعرهایش شهره محافل هنرمندان شده بود، سال‌ها پیش. سه دفتر شعر از او چاپ شده و همه پیش از انقلاب: «شب‌های نیمکتی، روزهای باد» «بر تفاضل دو مغرب» «سوک‌نامه سال‌های ممنوع». پس چه انتخابی بهتر از اصلانی